



ارتباط با ما ۰۶۰۸۵۲۳۰

گفت‌وگوی «جوان» با پدر پاسدار شهید میثم جهانگردیان از شهدای جنگ تحمیلی ۴۰روزه

خادم اهل بیت که سیدالشهدا(س) قبل از زیارت اورا طلبید

اما وقتی پیکرمیثم را دیدم، چیزی دیدم که هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم؛ به خدا قسم، میثم را انگار در آغوش اربابش دیدم. نه چشم‌هایش باز بود، نه نشانی از رنج در چهره‌اش داشت. آرام بود؛ آن قدر آرام که احساس کردم اباعبدالله(ع) خودش اورا در آغوش گرفته‌است. میثم من می‌خواست به زیارت امام حسین(ع) برود اما آقا همین جا

بازبان روزه‌او را طلبید.

میثم سال‌ها خوشحال بود که امسال قرار است بعد از مدت‌ها به کربلا برود و سالش را در حرم امام حسین(ع) تحویل کند؛ اما قسمت این بود که سال جدید را در کربلا آغاز نکند، بلکه برای همیشه میهمان اباعبدالله(ع) شود. «فقیل منا یا اباعبدالله...» یک پارچه بود آقا بودن میثم دل مادرش را بیشتر می‌سوزاند و همیشه می‌گوید: بسم دو تالیسانش داشت مثل دسته گل بود.

یک عکسی از شهید میثم جهانگردیان در کنار شهید مصطفی رحیمی هست که هر دو از شهدای جنگ رمضان هستند. در مورد این عکس بیشتر توضیح دهید.

این عکس دو هفته قبل از شهادت این دو شهید گرفته شده است میثم وقتی شهید می‌شود دوست مصطفی رحیمی در تمام مراسم شهیدمان حضور داشت و مرتباً غُبطه شید شدن بسم را می‌خورد. ایشان هم دو هفته بعد از شهادت میثم در میدان هفت تیر و در ایست بازرسی بسیج با اصابت پرتابه پهباد دشمن شهید شد و او هم از شهدای همان قطعه ۴۲بهشت زهرا(س) شد.

به عنوان پدر شهید چه درد دلی در اوقات خلایق بیشتر از همیشه معنای «شهدا زنده‌اند» را می‌فهمم.

میثم هست؛ نه فقط در خاطرات، بلکه حضورش را حس می‌کنیم. حرف‌مان را می‌شنود، جوابمان را می‌دهد و در گرفتاری‌ها کمکمان می‌کند. بعد از رفتنش، فهمیدیم میثم دیگر فقط برادر و فرزند ما نیست؛ رفیق ما شده‌است. رفیقی که می‌دانیم اگر جایی گیر کنیم، اولین کسی است که صدایش می‌زنیم.

ما این روزها را می‌گذرانیم؛ با داغی که هیچ‌وقت عادی نمی‌شود، اما با امید که ما را سرپا نگه داشته‌است. روزگار را می‌گذرانیم؛ نه روزی که دوباره میثم را ببینیم؛ آن‌وقت می‌خواهیم یک دل سیر بغلش کنیم و تمام حرف‌هایی را که روی دلمان مانده، برایش بگوییم.

سخن آخر؟

باید بگویم برای میثم، دفاع از وطن فقط یک شعار نبود. باور داشت اگر روزی خطری این سرزمین را تهدید کند، باید آن‌قدر پای ایران ایستاد که حتی اگر لازم باشد، جانمان را فدای یک وجب‌از خاکش کنیم. خدمت به مردم و عشق به وطن برای میثم یک وظیفه اداری و سازمانی نبود؛ میراثی بود که از پدر گرفته بود. میراث مردی که سال‌های جوانی‌اش را در سنگر گذرانده و از همان روزها، معنای ایستادگی و غیرت را به فرزندش آموخته بود.

میثم برای ایران بزرگ شد؛ برای مردمی که دوستان داشت، برای سرزمینی که به آن تعلق داشت و برای خاکی که حرمتش را از پدر آموخته بود.

او در تمام سال‌های زندگی‌اش، هر جا که می‌توانست خدمت کرد؛ بی‌ادعا، مسئولانه و با تمام توان.

میثم برای ایران زندگی کرد و سرانجام در راه خدمت به این سرزمین، جان خود را تقدیم کرد. واینکه پدر، سنگر را به او سپرده بود و میثم، این میراث را تا آخرین نفس ادامه داد. میثم رفت. اما پایان نیافت. او همان پُری است که از کودکی آینده‌اش را به شهدا سپرد، روضه سیدالشهدا را ترک نکرد و در سخت‌ترین روزها، آرامش را به دیگران هدیه داد. و سرانجام، سال‌ها شهیدوار زندگی کرد تا اباعبدالله(ع) او را برای همیشه میهمان خودش کرد.

شهادت، پایان راه میثم نبود؛ نمره راهی بود که از کودکی انتخاب کرده بود و با امروز با تمام وجود باور داریم: «شهدا زنده‌اند» -چون میثم هنوز کنار ماست و وجودش را احساس می‌کنیم.

همیشه نامش در دفتر عاشقان ثارالله ثبت شود.

شهادت آقا میثم چگونه رقم خورد؟

در جنگ ۱۲ روزه، میثم نگرانی‌های زیادی داشت، اما تمام تلاشش این بود که دلپره را از خانواده، اطرافیان و همکارانش دور کند. هر بار که نگران می‌شد، شنیدن خبر سخنرانی یا دیدار رهبر انقلاب آرامش می‌کرد. وقتی می‌دید رهبر ایران با اقتدار صحبت می‌کند، قوت قلب می‌گرفت و همین آرامش را به اطرافیانش هم منتقل می‌کرد.

تااینکه نهم اسفندماه، حمله جنگ تحمیلی رمضان اتفاق افتاد. نگران بود و مدام می‌پرسید: «آقا چرا واکنشی نشان نمی‌دهد؟» بعد خودش را آرام می‌کرد که: «حتماً پس فردا سخنرانی دارم.» وقتی سحرگاه روز دهم اسفندماه ۱۴۰۴ خبر شهادت رهبر عزیزمان اعلام شد، میثم را می‌شد از درون شکسته دید، اما حتی در آن شرایط هم خودش را جمع کرد. همکاریاش را دور هم جمع کرد، مستقرشان کرد و لحظه‌ای از فکر همکاریاش غافل نشد.

تا روز دهم‌ها اسفند؛ همان روزی که پیشش از راهی شدن، به پدر همسرش گفت: «حاجی، من تو این دنیا به دل نگرانی دارم؛ اونم ساداته.» پدر همسرش گفت: «سادات با من.» تو به کارت برس.» و انگار با همین یک جمله، خیالش را راحت کرد.

میثم ظهر همان روز، اذان را در مسجدی اقامه کرد که از کودکی در آنجا و در کنار دوستان شهیدش بزرگ شده بود. خودش تکبیر گفت و شهداتین را بر زبان آورد. بعد رفت سراغ همان رفقای دوران کودکی‌اش که در توراист و بازرسی در حال خدمت بودند؛ به آنها خداحوت گفت، شوخی کرد و خنداندشان. انگار می‌خواست روحیه‌شان را حفظ کند. تا رسید به لحظه جدایی. رو به یکی از همکارانش کرد و گفت: «عجب بارونی میاد.» میثم در ساعت ۱۵:۱۵ دقیقه روز ۱۱ اسفند، در پی اصابت پرتابه موشکی به محدوده پلیس دیپلماتیک در خیابان مطهری به شهادت رسید و از ناحیه پشت سر مورد اصابت تر کش قرار گرفت. تر کش از سقف ماشین به بسم خورده بود و پهلوش هم آسیب دیده بود.

و گریه می‌کرد.

ارادت خاصی هم به حضرت رقیه(س) و امام(رضاع) داشت. مادر میثم سال‌ها خادم امام(رضاع) بود و این ارث از مادر به فرزند رسیده بود. میثم قرار بود در سال جدید اولین شیفت خود را در حرم مطهر رضوی داشته‌باشد که شهادت را بر گزید.

جایی خواندم که آقا میثم خیلی به مداحی و اشعار این سبک علاقه داشت؟

میثم خیلی اشعار اعتقادی دوست داشت. خیلی هم این ابیات را زیر لب زمزمه می‌کرد: «از همون قدیم شُدی زندگیم/ سر سفره‌تون اومدیم/ منم اومدم به تو روزم/ مگه میشه گداتو پناه ندی/ به همه نشون می‌دم.» «آقا چون تو شناسنامه منو مهر زدی...»

میثم این بیت‌ها را با تمام وجودش، بارها و بارها در روضه‌ها و هیئت‌ها زمزمه کرده بود. اما مسا، تازه بعد از رفتنش فهمیدیم ماچرا چه بود... تازه فهمیدیم که از باب حسین(ع) همان روزها در میان سسوز و گداز روضه‌ها، خنده‌ها و خادمی‌هایش، این شعر را از زبان میثم خرید. باید بگویم حسین جان میثم با هر بار خواندن این شعر، سند بندگی‌اش را امضا می‌کرد و سرانجام، شما مهر سرخ شهادت را بر پیشانی و شناسنامه ابدی میثم زدی تا برای

“

برای میثم، دفاع از وطن فقط یک شعار نبود. باور داشت اگر روزی خطری این سرزمین را تهدید کند، باید آنقدر پای ایران ایستاد که حتی اگر لازم باشد، جانمان را فدای یک وجب‌از خاکش کنیم. خدمت به مردم و عشق به وطن برای میثم یک وظیفه اداری و سازمانی نبود؛ میراثی بود که از پدر گرفته بود

از ناحیه پا آسیب دید و پایش شکست، نتوانست دوری از دوستانش را تحمل کند؛ خیلی زود بر گشت و دوباره کنار آنها قرار گرفت.

در مسیر خدمت، آدمی بسیار متعهد و اجتماعی بود. اگر کسی مشکلی داشت تا جایی که می‌توانست به وقت می‌گذاشت و کمک می‌کرد. در تمام سال‌هایی که با او زندگی کردیم، واقعاً به یاد ندارم کسی از میثم گلایه‌ای داشته باشد؛ او خوب بلد بود دل آدم‌ها را به دست بیاورد.

آقا میثم مجرد بودند یا متأهل؟

میثم در سال ۱۴۰۰ ازدواج کرده بود. علاقش به اهل بیت(ع) در انتخاب همسر و نگاهش به زندگی مشترک هم خودش را نشان می‌داد. همیشه می‌گفت دوست دارد همسرش سادات باشد و احترام به همسر را واجب می‌دانست؛ و همسرش را به چشم امانتی از طرف امام حسین(ع) می‌دید. کاری که میثم انتخاب کرده بود سختی‌هایی بسیاری داشت. اما با عشق و علاقه‌ای که میثم به شغل پاسداری داشت باعث می‌شد دشواری شش‌های آماده باش و دلنگنی برای همسرش را به جان بخرد و در مسیر دفاع از اسلام خدمت کند. محبت الهی شهید که باعث شده بود بالای بر گه‌های دفتر چه یادداشت بنویسد «بسم رب الحسین» نمی‌گذاشت ذره‌ای در انجام مسئولیت‌هایش کوتاهی کند. روزهایی که فرصت محدودی پیش می‌آمد تا با گوشنی شخصی در محل کار با همسرش صحبت کند به همسرش می‌گفت: «من زمان‌های صحبت تلفنی‌ام را با شما جمع می‌زنم و از تمام اضافه کارم کم می‌کنم.»

همه خوب می‌دانستند او پاسدار است و مرد جنگ و اصول نظامی. ولی با تمام اینها وجودش سراسر عاطفه بود و خطاب به همسرش می‌گفت: «این کار را می‌کنم به خاطر اینکه صحبت‌های ما در مورد کارم نیست و وقتی که با شما صحبت می‌کنم از کار غافل می‌شوم و تمام فکرم شما می‌شود و از فضای کارم بیرون می‌آیم و تا دوباره بخوام تمرکز بگیرم و به کار برگرد طول می‌کشد.»

چه خاطراتی از دوران نوجوانی شهید دار؟

خاطره‌ای از سال‌های نوجوانی‌اش هیچ‌وقت از ذهن جوانی‌هایم را در سنکرها و دوران دفاع مقدس سیری کردم و در کنار سردار دلاور، شهید محمود کاوه، برای دفاع از این خاک جنگیدم.

میثم از کودکی پای روایت کسانی می‌نشست که جوانان این سرزمین، سینه سپر کردند تا حتی یک وجب از خاک ایران به دست دشمن نیفتد. من خودم همیشه در منزل از روزهای سخت جنگ می‌گفتم و برای بچه‌ها تعریف می‌کردم از خستگی عملیات‌ها، از رفاقت با شهدا و از مردانی که با تمام توان ایستادند تا ایران بماند. این روایت‌های من آرام‌آرام در جان میثم ریشه دواند. او با همین فرهنگ بزرگ شد؛ با این باور که «جان می‌دهیم، اما خاک نه.»

شکوفه زمانی

پاسدار شهید میثم جهانگردیان متولد هشتم اردیبهشت ۱۳۷۵ در استان تهران بود که در ۱۱ اسفندماه ۱۴۰۴ در خیابان مطهری و در سن ۲۹سالگی

در حمله تروریستی امریکایی - صهیونیستی به شهادت رسید. علی اصغر جهانگردیان، پدر شهید که خود نیز از رزمندگان دوران دفاع مقدس هشت‌ساله است، در خصوص فرزند شهیدش می‌گوید: «میثم آنقدر شهید گونه زندگی کرد تا شهادت به سراغش آمد. او رفاقت و آینده‌اش را با شهدا سپرده بود.» پدر، سنگر را به پسر سپرده بود و میثم، این میراث را تا شهادت ادامه داد.

■ ■ ■

شهید متولد چه سالی هستند؟

میثم در هشتم اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۷۵ در تهران به دنیا آمد؛ اولین فرزند خانواده و اولین نوه خانواده مادری‌اش بود. از همان روزهای اول، جایگاه ویژه‌ای میان همه اعضای خانواده داشت. همه دوستش داشتند و به او دل بسته بودند؛ اما شاید آن روزها هیچ‌کس تصور نمی‌کرد این کودک دوست‌داشتنی، سال‌ها بعد به جوانی تبدیل شود که برای شهادت، تمام زندگی‌اش را آماده کند.

میثم از همان کودکی با مسجد، هیئت، بسیج و خدمت به مردم عجین بود. علاقش به مسجد و دستگاه امام حسین(ع) یک علاقه معمولی نبود؛ مسجد برایش خانه بود و میثم، بخشی از وجودش. از سنین پایین در «مسجد طلایچان»، «پایگاه شهدای نوبخت» و «حوزه ۱۷۵ شهید موحدانش» فعالیت می‌کرد و بخش زیادی از وقتش را صرف خدمت به مردم و نظام می‌کرد.

گو یا خود شما هم از پیشکسوتان دفاع مقدس هستید؟

بله خودم هنوز نوجوانی را پشت سر گذاشته بودم که

				۹	۵	۴			
						۲	۶		
					۸	۵			
				۷			۷	۱	
							۸	۹	
				۹	۱	۸			
					۴	۷	۱		
							۷		
						۹			

۸	۱	۵	۷	۸	۳	۷	۸	۷	۸
۵	۸	۱	۷	۷	۷	۱	۱	۷	۷
۷	۷	۷	۸	۱	۵	۸	۱	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷

▶ **پاسخ جدول شماره ۷۷۱۱**

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵
۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵
۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵

از راست به چپ

۱- احوال پرسی کردن - از شهرهای استان هرمزگان ■ ۲- نوعی بستنی- نورانی تر - زرتشتی ■ ۳- گرد بتونه - از گل‌های خوشبو- از ظروف آزمایشگاهی- اسم آذری ■ ۴- پایتخت کره - ضمان و کفالت- پوتنه‌اولیه برج ■ ۵- واهمه- ترشی بادنجان- سوگ و عزا ■ ۶- نوعی ساز کوبه ایرانی رایج در جنوب ایران- فلزات گرانبها- ارگ علیشاه از ابنیه تاریخی این شهر است ■ ۷- بلندترین استخوان بدن - عدد یک رقمی - تیمی معتبر در فوتبال ایتالیا ■ ۸- علامت پیروزی- رباعی‌سرای نامی کشورمان- از فروغ دین - حرف فقدان ■ ۹- واحد شمارش یک خانواده مستقل- مروراید- چشم ■ ۱۰- زشت- گروبی- نمایش و نوشته خنده‌دار ■ ۱۱- از شعرای قرن هشتم آذربایجان که به سبک سعدی شعر می‌سود- از کلمات سوالی -اسلوب و روش سخن ■ ۱۲- نام اصلی مجنون - رنگارنگ- درخت جوان نورسته ■ ۱۳- رود فرانسوی- از توابع استان فارس - واحد مایعات- باری که به منزل نمی‌رسد ■ ۱۴- بالای کوه- پایه‌گذار حساب آنالیز - چاپ مقاله در نشریات ■ ۱۵- بخشی از سیستم گوارش نشخوارکنندگان - تعریف از کالابرای فروختن آن

از بالا به پایین

۱- نوعی پاپوش- زمانی ورودی شهر حافظ و سعدی بود ■ ۲- طایفه کوچ‌نشین- یار همایون - شهری نزدیک اردبیل ■ ۳- شهر و استانی به همین نام- روسا- شیطان - پسوند شباهت ■ ۴- غلاف شمشیر- از قهرمان سابق کشتی کشور- مچ‌پیچ ■ ۵- فرهنگ لغت فرانسوی - مخزن اسرار- پدیدار ■ ۶- سربار- گوشه‌ای که در آخر افشاری نواخته می‌شود- پرندۀ سیاه‌رنگ درد ■ ۷- موش رایانه - طایفه کریم‌خان- لقب ضحاک ■ ۸- خیس - زن و فرزند شرطبندی- از نت‌های موسیقی ■ ۹- جنبش ناشی از ورزش باد- رطوبت ■ ۱۰- نشانه‌های بیماری ■ ۱۰- میت- گدایی- پدر شعر نو ■ ۱۱- نشریه ادواری غیر روزانه و صحافی‌شده- لقب پادشاهان روس- از آلات موسیقی ■ ۱۲- ذره باردار- اتاق خواب- تنبلی و کاهلی ■ ۱۳- پوزه- زدن ناریقی- کارگران و عاملین حکومت- از آن وارد می‌شویم ■ ۱۴- صلح- پیاده شطرنج- بخشش ■ ۱۵- جزو خاکی آجیل - از شهدای مظلوم مدافع حرم



شهید میثم جهانگردیان